

پایان دیدار

• دوره جدید
• شماره ۵
• ۸ صفحه
• دوشنبه ۲۳ مرداد ۱۴۰۲
• ضمیمه شماره ۸۸۵۵ همشهری



در این شماره می خوانید:

گفت و گو با ابراهیم خداپننده، مدیرعامل انجمن نجات

تلاش پروری نجات گرفتاران کمپ منافقین

گزارشی از نحوه جذب یا اسارت اسرای جنگی به دست منافقین

عملیات فریب



رجوی!
فرزندان ما
سیر انسانی جنایتهایت نیستند

پای صحبت های ثریا عبداللهی
مادری که برای آزادی فرزندش
منافقان را عاصی کرده

مادران؛

قربانیان فراموش شده

فصل بی‌هراسی؛

روایتی از جنایات مجاهدین خلق

«فصل بی‌هراسی» درباره جوانی به نام علی است که از کارهای انقلابی فراری است و به شدت از این فضا می‌ترسد ولی ناخواسته بنا بر وصیت یکی از دوستانش پایش وسط گروه‌های مختلف باز می‌شود.

در میان فضای مه‌آلود سال‌های منتهی به انقلاب اسلامی، گروه‌هایی سر برآورده بودند که هر کدام ادعای سردمداری مبارزه با رژیم پهلوی داشتند. از گروه‌های مذهبی تا کمونیست که طیف گسترده‌ای را در این میان شامل می‌شد. آنقدر زیاد بودند که معلوم نبود کدامیک دلسوز واقعی مردم و کدامیک فقط به‌خاطر تخلیه شور و هیجان جوانی‌شان دست به اسلحه برده است.

رمان «فصل بی‌هراسی» به قلم محمدحسین فاضل رمانی است با موضوع انقلاب و درباره حوادث تلخ و شیرین ماه آخر ۱۳۵۶: زمانی پرماجرا و پر از زدوخورد و تعقیب‌وگریز و نفس‌گیر درباره یکی از حساس‌ترین زمان‌های تاریخ ایران. رمان، مخاطب را همراه شخصیت‌های داستان به نفس‌نفس زندگی می‌اندازد و در لابه‌لای این زدوخوردها به دنبال حقیقت است و به پشت پرده این گروه‌ها سرک

می‌کشد و آنها را از نزدیک می‌بیند. گروه «صف» به فرماندهی شهید محمد بروجردی در یک طرف و سازمان پیکار که باقی‌مانده سازمان مجاهدین خلق بعد از تئوری رکود و کودتا علیه تقی شاهرام تشکیل شده بود، دو طرف این درگیری هستند و سازمان مخوف ساواک که همیشه و در همه حال

در صحنه‌های درگیری حضور دارد و حریفی قدرتمند است که عیار مبارزین را نشان می‌دهد. این کتاب در ۲۲۸ صفحه و با شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، از سوی شرکت چاپ و نشر بین‌الملل روانه بازار شده است. فاضل نویسنده این کتاب معتقد است: «مضمون این رمان، عبور علی از ترس است. اگر «فصل بی‌هراسی» را ادامه می‌دادم، شاید این داستان هرگز به انتها نمی‌رسید. این قصه هنوز

در فصل اول است و به‌نظرم از سازمان مجاهدین روایت‌های بسیاری وجود دارد که می‌تواند به رمان‌هایی در حال و هوای ترورهای سال ۶۰، وقایع تابستان ۶۷ و حتی درگیری‌های سال ۸۸ و سال‌های بعد از آن برسد. به هر حال در روایت داستانی از تاریخ انقلاب، باید سهم عمده‌ای را به این سازمان و جنایت‌های آتان اختصاص داد.»



همشهری پایتاری



چشمانی که هنوز در انتظار هستند

محسن نامور
مداح و فعال اجتماعی

بعض ۴۰ ساله‌شان را کسی ندید. گریه‌های روز و شب‌شان را کسی نشنید. در تنهایی در خود شکستند و بی‌مهری‌ها را به جان خریدند اما دلسرد نشدند. پای انتظار عزیزان‌شان نشستند و با هم عهد بستند تا نفس در سینه دارند برای افشای نفاق فرقه رجوی تلاش کنند. همینطور هم شد و صدایشان را به تمام دنیا رساندند. خانواده‌هایی که از زمان جنگ تا امروز عزیزان‌شان در اردوگاه‌های اشرف محبوس شده‌اند قربانیان گمنام و فراموش شده‌اند. اما پای کار آمده‌اند تا جنایت‌ها و ماهیت‌های ضدانسانی سازمانی که امام خمینی (ره) به درستی آن را منافقین را نامید به همگان معرفی کنند؛ سازمانی که با فجع‌ترین روش‌ها سعی دارد به آرمان دروغین خود برسد و از هر کجا و تحت هر شرایطی به فکر جذب نیروست. برای رهبران این فرقه فرقی نمی‌کند در اردوگاه‌های اسرای جنگی در عراق باشد یا در کمپ پناهجویان در یونان. حربه‌شان شست و شوی مغزی است و با این حربه توانستند اندک جوانانی را از خانواده‌هایشان بیزار کرده و کاری کنند که فرزند، مادرش را کنار بگذارند. تعدادی هم بدون اراده شخصی گرفتار این فرقه شدند. منافقین هیچ جایگاهی در میان مردم ایران ندارند. چرا که هم آن زمانی که در صف دشمن با فرزندان ایران زمین جنگیدند و هم آن زمان که فرزندان این مرز و بوم را به اسارت یعنی‌ها بردند و هم آن زمان که بر طبل تحریم کوبیدند تا مردم را بیشتر متحمل فشار کنند، خود را از صف مردم ایران جدا کردند.

اما با وجود نقش منفی و مخربی که اعضای این گروه در تاریخ ایران بعد از انقلاب اسلامی داشته و دارند، جوانان و نوجوانان ما چندان با این فرقه آشنایی ندارند. باید افشاگری علیه فرقه تروریستی رجوی و آگاه کردن جوانان پرشور و سواده‌دل با جدیت دنبال شود. پیشگیری بهتر از درمان است. شاید در شرایط حاضر نتوان تعداد زیادی را از درون اردوگاه‌های آنها نجات داد اما بی‌شک می‌توان با آگاه‌سازی افراد را از گرفتاری در فرقه رجوی نجات داد. در حال حاضر انجمن «نجات»، شکل «مادران فراموش شده» و... تلاش می‌کنند ضمن پیگیری آزادی عزیزان‌شان، ماهیت فرقه‌های تروریستی سازمان مجاهدین خلق را افشا کنند. البته جادادین قبیل اقدامات در ادبیات داستانی و هنرهای نمایشی هم باز تاب پیدا کند تا بهتر و بیشتر به مردم اطلاع‌رسانی شود. این در حالی است که حکایت دشمنی آنها با خواست و اراده مردم ایران و مخالفت کور کورانه‌شان با نظام جمهوری اسلامی که ناشی از تعلیمات فرقه‌گونه و شست‌وشوی فکری و مغزی اعضا توسط کادر رهبری این سازمان است، می‌تواند دستمایه داستان‌ها و فیلم‌های سینمایی و سریال‌های بسیاری باشد.

مادر سعید فرج‌الله حسینی سال‌هاست روزگار سختی را در دوری و بی‌خبری از فرزند دلپندش سپری می‌کند

اسیری که دوباره اسیر شد!

دل‌تنگی سال‌هاست که در وجودش گره خورده! ماجرای عجیب و داغ سختی در سینه دارد. پسرش را برای دفاع از وطن با لباس خدمت سربازی راهی جبهه کرد، پسری که ۲ سال و نیم در کوه و کمر، زیر آتش باران دشمن ایستادگی کرد تا اینکه در آخرین روزهای خدمت سربازی اش بعد از حمله شبانه عراقی‌ها در سومار خیر رسید که پسرش تیر خورده. درست ۲۷ تیرماه سال ۶۶ ساعت ۱۰ شب بود. از همان لحظه حمله همزمان از نزدیک دیدند که سعید از ناحیه سر به شدت مجروح شده و در مه‌لکه جنگی جا مانده بود. بعد از پاک‌سازی منطقه از دست دشمن، هر چه گشتند، پیکر سعید را پیدا نکردند و احتمال دادند با همان تن زخمی، اسیر عراقی‌ها شده. اما خبر قطعی نبود.

سال‌ها مفقودالاثر بود

آن روزها انگار دنیا روی سر مادر خراب شده بود. وقتی به او گفتند فرزندت مفقودالاثر شده، اصلاً نمی‌دانست مفقودالاثر یعنی چه و حتی نتوانست درست تلفظش کند. مادر سعید فرج‌الله حسینی درباره آن روزها اینطور می‌گوید: «پاره تنم، عزیز درانه‌ام، سعیدم را گم کردم. همزمانش آمدند در خانه و به ما گفتند ما حتی آن شب صدای سوختم و آتش گرفتیم را هم شنیدیم. چون بی‌سیم چی بوده احساس وظیفه کرده و در سنگر مانده و اسیر عراقی‌ها شد. باقی رزمندگان به عقب برگشته بودند. چند سالی خون جگر خوردیم تا تبادل اسرا شود. اسرا که برگشتند، پسر من برگشت. پیکرهای شهدا هم که برگشت باز هم نشانی از پسرم به دستم نرسید. یک روز آمدند و اعلام کردند که پسر شما مفقودالاثر است. نمی‌فهمیدم چه می‌گویند. سعید گفت اگر یک‌ماه از من خبری نشد بیاید منطقه. پدرش رفت منطقه. خدا شاهد است با چراغ قوه داخل کانتینرها که پیکر شهدا بود را گشت. اما سعید مانده نبود که نبود. پدرش ناامید از اینکه اثری از سعید پیدا نکرده بود برگشت و خودش بعدش ناراحتی قلبی گرفت و خیلی زود پر کشید.» از آن پس او شد مادر شهید و پسرش هم شد شهید سعید فرج‌الله حسینی.

اولش گفتند پسرش شهید شده!

مادر که روحیه معنوی و اعتقادی قوی داشت با استعانت از ائمه اطهار (ع) تلاش کرد این داغ بزرگ را تحمل کند. مدرسه قرآن بود و بعد خبر شهادت پسرش بیش از پیش جلسات قرآنی و مذهبی را دنبال می‌کرد. پیش دوست و آشنا راج و قربی پیدا کرد و خودش می‌گوید همه راه از عنایت ائمه می‌داند. مادر از آن روزها اینطور می‌گوید: «در سال‌های بی‌خبری از پسر، پناه من دو جا بود؛ یکی مجالس قرآنی و روضه‌ها و دیگری مزار شهدا. سر قبر شهدای گمنام می‌رفتم و به نیت اینکه شاید پسر خودم زیر یکی از این خاک‌ها خفته باشد فاتحه می‌خواندم و در ددل می‌کردم.» روزها و شب‌ها گذشت تا اینکه اتفاق عجیبی افتاد و ورق کاملاً برگشت.

از پسری که تا دیروز فکر می‌کردند شهید شده خبر جدید آوردند. یکی از رهاشدگان از اردوگاه فرقه رجوی به دست مادر رساند: «پسر شما زنده است. سعید در زمان جنگ ایران و عراق به اسارت نیروهای بعثی درآمد و در تبتانی میان رجوی و صدام حسین در حالی که مجروح بود از اردوگاه اسرای ایرانی در عراق به مقر مجاهدین خلق منتقل شد و حالا هم راه گریزی برایش نمانده...» مگر می‌شود این خبر را باور کرد؟ دوست و آشنا دور و نزدیک این خبر را تکذیب کردند. اما مادر حال دیگری پیدا کرده بود. مادر است دیگر... یک‌بار دیدن پسرش ولو با این سرنوشت شوم، آرزوی شد بر دل مادر. تحقیقات به درخواست مادر آغاز و معلوم شد اسم پسرش در لیست اسرای اردوگاه منافقین که صلیب سرخ منتشر کرده آمده است. معلوم شد حسینی که اسیر عراقی‌ها بوده در پی تبتانی بین مسعود رجوی و صدام حسین، تحویل سازمان مجاهدین خلق شده است. سعید از آن پس هیچ‌گونه ارتباطی با خانواده‌اش نداشته است. آخرین خبر که به دست مادر رسیده، این است که سعید در اردوگاهی در آلبانی به سر می‌برد و گویا اینکه اسیر مجاهدین خلق است.

مدعیان حقوق بشر کجایند؟

معصومه رضایی این مادر رنج کشیده بعد از این خبر آرام ننشست. با کمک انجمن نجات در گردهمایی‌های خانواده‌های اسرای اردوگاه مجاهدین خلق شرکت می‌کرد. او بارها برای پسرش پیام ویدیویی ضبط و در فضای مجازی منتشر کرده به امید اینکه به دست پسرش برسد: «دل‌م برایت تنگ است. آرزو می‌کنم هر چه زودتر ببینمت قبل از اینکه من هم مثل پدرت از این دنیا بروم. اینجا همه چیز برایت فراهم است و منتظرم تا زودتر برگردی و من یک عروس خوشگل برایت انتخاب کنم. امیدوارم پیام من به تو برسد و هر چه زودتر خودت را نجات دهی.»

او چندی پیش در تجمع اعضای انجمن نجات در مقابل مقر کمیته بین‌المللی صلیب سرخ در تهران شرکت کرد تا تنها خواسته‌اش را که ملاقاتی هر چند کوتاه با فرزندش است به گوش جامعه جهانی برساند. این مادر چشم انتظار خطاب به سازمان‌های حقوق بشری گفت: «آهای مدعیان حقوق بشر کجا هستید تا به فریاد دل ما خانواده‌ها برسید.» رضایی سال‌هاست که به واسطه قدرت طلبی‌های مسعود و مریم رجوی، از دیدار فرزند محروم است.



تلاش برای نجات فرزندان؛ تأسیس یک نهاد مردمی

حالا ثریا نه فقط غم خود بلکه غصه دیگران را هم می‌خورد: «امان از دل شوکت قاسمی، مادر پیمان کردیم. فوت نابهنگام او ضربه روحی سختی به من زد. او همراه شوهرش سال‌ها پشت در اشرف ماند. یک خواسته بیشتر نداشت و آن دیدار با فرزندش بعد از ۲۰ سال فراق بود. او در تمام ساعات شبانه‌روز، همراه همسرش بالای خاکریزها می‌نشست و آرام آرام حرف می‌زد و گریه می‌کرد. یکبار از او پرسیدم با کی حرف می‌زنی و گریه می‌کنی؟ گفت: با پسر من. پدرش خیلی مریض است و می‌ترسم بلایی سرش بیاید و پیمان را نبیند. پیمان پسر آرام و مظلومی است، او فقط به عشق خوانندگی آمده بود به این خراب شده.»

ثریا عبداللہی در اسفندماه سال ۱۳۹۷، پس از انتقال اعضای مجاهدین خلق از عراق به آلبانی، تشکلی به نام «مادران، قربانیان فراموش شده» را تأسیس کرد. دیدار خانواده‌ها به‌خصوص مادران با فرزندان‌شان در کشور آلبانی، حمایت از افراد رهاشده از فرقه رجوی و بازگشتگان به کشور، درخواست از دولت آلبانی درخصوص همکاری و حمایت از خانواده‌ها،

درخواست حمایت از کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل و صلیب سرخ جهانی جهت حمایت از خانواده‌ها و مادران و درخواست از وزارت خارجه کشورمان جهت پیگیری و حمایت از خانواده‌های آسیب‌دیده از فرقه رجوی از جمله خواسته‌های این تشکل است.

او به‌عنوان مسئول تشکل «مادران، قربانیان فراموش شده» می‌گوید: «مادران و پدران دردکشیده، درخشان‌تر از همیشه اگر چه خسته از فراق هستند اما هرگز از تلاش برای نجات فرزندان و قربانیان آن خون‌آشامان خیانتکار، خسته نمی‌شوند و از پای نخواهند نشست تا روزی که تک تک عزیزان خود را نجات دهند و منافقین کوردل با این ننگ و نفرت بمیرند.» خودش می‌گوید از وقتی این تشکل آغاز به‌کار کرد دیگر غم خود را فراموش کردیم.



سرهنگ ثریا؛ مادری شکست‌ناپذیر

جنایت‌ها و شگردهای فریبکارانه سازمان منافقین آنطور که ظرفیتش را داشته در سینمای ایران به تصویر کشیده نشده است. گرچه بهروز شعبانی در «سیانور» و محمدحسین مهدویان در «ماجرای نیمروز» در قالب فیلم سینمایی و جلیل سامان در «ارمغان تاریکی» و «نفس» و دیگر فیلمسازان در قالب سریال تلویزیونی، به بخشی از فعالیت‌های غیرانسانی سازمان منافقین اشاره کرده‌اند اما بی‌شک کافی نبوده و نیست. البته نباید از تلاش لیلی عاج در مقام نویسنده و کارگردان برای ساخت فیلم «سرهنگ ثریا» به‌راحتی گذشت؛ فیلمی که از زاویه‌ای متفاوت زخم این گروهک تروریستی را در قلب و ذهن مخاطب به جا می‌گذارد. عاج در سرهنگ ثریا بر روایت خانواده‌های منتظر بیرون از اردوگاه اشرف تمرکز کرده و اطلاعات زیادی از آنچه در داخل اردوگاه می‌گذرد، نمی‌دهد و البته به‌نظر می‌رسد نیاز بود حال خفقان درون اردوگاه بیشتر به تصویر کشیده شود.

این فیلم در چهل و یکمین جشنواره فیلم فجر به نمایش درآمد و در آن ژاله صامتی در نقش ثریا، وحید اقبور، حمیدرضا محمدی، دیبا زاهدی و شهرزاد آقایی پور ایفای نقش می‌کنند. تهیه‌کننده سرهنگ ثریا جلیل شعبانی است که پیش از این فیلم مهم منصور را در کارنامه کاری خود دارد. نام کمال تبریزی در مقام مشاور کارگردان به اهمیت فیلم افزوده است. این فیلم به‌عنوان محصول سازمان هنری رسانه‌ای اوج، از زاویه‌ای متفاوت به حضور منافقین در پادگان اشرف پرداخته است. روایت رنج خانواده‌هایی است که بعد از سقوط صدام، به مقر قرارگاه اشرف رفته‌اند تا فرزندان‌شان را که سال‌هاست ندیده‌اند ملاقات کنند اما جز درد چیزی نصیبشان نمی‌شود. ثریا، به یاد شخصیت واقعی ثریا عبداللہی، مادر امیراصلاح حسن‌زاده، مادری است که طبق شعار فیلم معتقد است این راه با گریه باز نمی‌شود و سعی دارد با هدایت و رهبری دیگر خانواده‌ها کاری انجام دهد.

لیلی عاج به سراغ موضوع تلخ و حساسی رفته اما با انتخاب بازیگران و کارگردانی خوب توانسته تا حد زیادی موفق باشد. او در انتخاب لوکیشن مثل صحنه تئاتر دست خود را بسته و بیشتر بر المان‌های انسانی تمرکز کرده است. فضای خشک و غبار آلود بیابانی به انتقال حس فیلم به مخاطب بسیار کمک می‌کند. سرهنگ ثریا چند سکانس تأثیرگذار هم دارد. برای مثال سکانس‌هایی که خانواده‌ها برای اعلام موجودیت به ساکنان اردوگاه اشرف، در ظلمات شب، وسط بیابان، با یک ملودی عاشورایی طبل می‌زنند که یادآور دمام زنی جنوبی هاست. گویی از امام حسین (ع) که سفینه‌النجاه است، نجات فرزندان‌شان را می‌خواهند. در کل به عقیده منتقدان سرهنگ ثریا فیلم شریف و تأثیرگذاری است؛ هم به‌واسطه موضوع مهمش و هم به‌واسطه حضور پررنگ یک زن به‌عنوان شخصیت اصلی.

پای صحبت‌های ثریا عبداللہی

مادری که برای آزادی فرزندش منافقان را عاصی کرده



مادران؛ قربانیان فراموش شده

وقتی فیلم «سرهنگ ثریا» در چهل و یکمین جشنواره فیلم فجر اکران شد خیلی‌ها کنج‌کاو شدند تا با شخصیت واقعی این فیلم آشنا شوند. او کسی جز ثریا عبداللہی نبود؛ مادری که بیش از ۲۰ سال در انتظار فرزند در بندش بوده و تمام تلاشش را کرده که نه تنها فرزندش امیراصلاح بلکه بسیاری از هموطنان در بند فرقه رجوی را آزاد کند. مادر امیراصلاح حسن‌زاده، حالا دیگر یک مادر معمولی نیست؛ شیرزنی است که نامش لرزه به جان سازمان مجاهدین خلق انداخته است و تشکلی به نام «مادران، قربانیان فراموش شده» را تأسیس کرده است. در ادامه زندگی این بانوی غیرتمند را مرور می‌کنیم.

زندگی در بیابان‌های عراق

این تازه شروع ماجرا بود. عبداللہی برای دیدن فرزندش ۴ سال در کنار قرارگاه اشرف زندگی کرد تا خبری از فرزندش بگیرد اما نه تنها موفق نشد بلکه بدرفتاری و توهین و خشونت منافقین راه به جان خرید. اما ناامید نشد و در گرما و سرمای بیابان‌های عراق با کمترین امکانات ماند و ایستادگی کرد. او هرگز موفق به ملاقات پسرش نشد اما مسیری را باز کرد تا به همه دنیا پستی و پلیدی این سازمان را نشان دهد و بسیاری را با خانواده‌های قربانی همراه و همدل کند. این کار او برای سازمان بسیار گران تمام شد تا جایی که آنها فرزندش را مجبور به اعتراف تلویزیونی کردند که علیه مادر خود موضع‌گیری کند اما این زن رنج‌دیده هرگز از تهدید، توهین، تحقیر و سنگ پراتی‌های فرقه نهراسید، تا شهریور ۹۱ همراه با دیگر خانواده‌ها در بیابان‌های خشک عراق پایداری کرد تا صدای او و سایر مادران به گوش اسرای اشرف برسد و فریادهايشان رهایی را به آنان نوید دهد.

عبداللہی در سال ۱۳۹۲ همراه با هیأت ایرانی به ژنو سفری داشت تا صدای خود را به گوش احمد شهید، گزارشگر وقت ویژه حقوق بشر سازمان ملل در ایران و سازمان‌های مدعی حقوق بشر برساند. او در این سفر پرده از جنایت‌ها و بدرفتاری‌های فرقه رجوی برداشت و برای تمام سخنان خود مدرک و سند ارائه داد. این مادر رنج‌دیده تنها علت حضورش در ژنو و دیدار با گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل را رساندن صدای درد و رنج خود و ستم‌های روا شده به او از سوی رجوی‌ها، به گوش نهادهای حقوق بشر دانست.

«امیراصلاح، به‌دای نام قشنگت؛ عزیز مادر، خاطر هست روزی که می‌خواستی با قطار به مشهد بروی؟ زنی فال‌بین در قطار کنارت نشست و گفت پسر من برای تو اتفاقی خواهد افتاد و تو از مادر و خانواده‌ات خیلی دور می‌شوی و به‌دست عده‌ای خدانشناس و کافر گرفتار خواهی شد. چرا که فال حضرت یوسف برای آمدن آری پسر من ای کاش زبان آن زن لال می‌شد و این فال را برایت نمی‌گرفت. امیرجان می‌دانم تو خود را فدای راحتی مادر و خواهرانت کردی، می‌خواستی بهترین زندگی را برای ما مهیا کنی ولی افسوس، این نمردها و کافرصفتان بدترین سرنوشت را برای تو نوشتند.» این گوشه‌ای از مادرانه‌های عبداللہی با پسرش است. خودش می‌گوید دعا کنید دارم نفس دارم برای این مادران تلاش کنم تا بایخند بزنند و چهل سال گریه در دوری فرزندان‌شان را فراموش نکنند.

خطاب به رسانه‌ها

ثریا عبداللہی از رسانه‌های کشور و خبرنگاران گلابه دارد و می‌گوید: «برخی خبرنگاران هنوز درک درستی از خانواده‌های قربانی ندارند و اشتباه‌ها ما را خانواده‌های اعضای مجاهدین می‌نامند؛ این درحالی است که فرزندان ما اسیر در زندان‌های این سازمان هستند. قطعاً مسعود رجوی تمامی خصوصیات یک منافق را به تمام و کمال دارد. اما مقدم‌ترین قربانیان این نفاق که فریب او را خوردند و زندگی‌شان به باد رفت اعضای خود این سازمان هستند. قربانیان سازمان تنها کسانی نیستند که ترور شده‌اند بلکه اعضای خود سازمان هم به نوعی قربانیان این فرقه هستند.»



خانواده در فرقه رجوی؛ اجرای کامل انقلاب ایدئولوژیک با حذف کودکان

همه کسانی که در دام فرقه رجوی افتاده‌اند، خانواده‌شان نخستین چیزی بوده است که مورد تهاجم قرار گرفته است. رجوی به خوبی فهمیده بود که نهاد خانواده اصلی‌ترین دشمن تشکیلات دست‌سازش است و با وجود این منشأ نور و امید و زندگی، نمی‌تواند آتپور که می‌خواهد نیروها را از درون خالی کند و به استثمار خود در بیاورد. او در چند مرحله، طی انقلاب ایدئولوژیک اول و دوم و جدایی کودکان و والدین، نقشه و طرح خود را به اجرا درآورد. در حال حاضر خانواده‌ای در کمپ مجاهدین وجود ندارد. هیچ زاد و ولد و وجود ندارد. کمپ مجاهدین تنها نقطه‌ای در کره زمین است که انسان‌ها از بین می‌روند اما تولد و حیات نوبی در آن به‌وجود نمی‌آید زیرا رجوی خانواده را «کانون فساد» خوانده و ازدواج را «حرام» اعلام کرده است!

مسعود رجوی آنقدر همه را در یک فضای بسته و سیاه نگاه داشته که کم‌کم دیگر همه به افرادی در حال مرگ شبیه هستند!

اوج خشونت علیه کودکان در زمان انقلاب ایدئولوژیک پایه‌گذاری شد. زمانی که رجوی مستقیماً کانون

خانواده را هدف گرفت و بنا را به متلاشی کردن کامل خانواده‌ها قرار داد. این بار نیز کودکان که سد و مانع رسیدن به این مهم بودند از سر راه برداشته شدند و بهانه‌اش هم شد جنگ خلیج فارس. سازمان به بهانه اینکه کودکان را از عواقب جنگ مصون نگه‌دارد، والدین را با انواع ترغیب‌ها راضی کرد تا کودکان‌شان را به سازمان بسپارند تا سازمان بنا به صلاحدید خود آنها را به دیگر کشورها همچون آمریکا، کانادا، استرالیا و کشورهای اروپایی منتقل کند. به این ترتیب سازمان زمینه پیاده‌سازی کامل طلاق ایدئولوژیک و جداسازی زوج‌ها را فراهم کرد و کنترل جسم و روح نیروها را به زعم خود به‌طور کامل در اختیار گرفت.



نمایی از فیلم سینمایی «سرهنگ ثریا»

همیشه‌ی پایتختی

در طول ۸ سال جنگ تحمیلی حدود ۴۲ هزار نفر از نیروهای رزمنده ایرانی به اسارت نیروهای عراق در آمدند و از ارتش عراق هم نیروهای فراوانی در کشورمان اسیر بودند. از آن دوران تاکنون رزمندگان و آزادگان دوران جنگ تحمیلی روایت‌هایی از جنگ داشته‌اند اما برخی از وقایع همچنان ناگفته باقی مانده است. یکی از این روایای پنهان و کمتر بازگو شده ماجرای پیوستن برخی از اسرای جنگی به سازمان تروریستی منافقین است. در ادامه نگاهی کوتاه و آماری به فعالیت این سازمان و موضوع جذب یا اسارت اسرای جنگی به دست منافقین داریم.

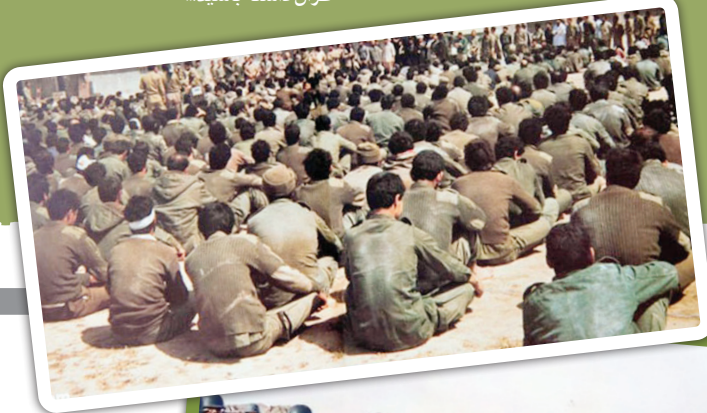
عملیات فدائیان

تزارشی از نحوه جذب یا اسارت اسرای جنگی به دست منافقین



مادر یکی از افرادی که در اردوگاه منافقین گرفتار است در مراسم اکران مستند از تیرانا تا تهران

ایرانی تاکنون یک قدم برای آزادی شما برنداشتند. شما فراموش شدید. برای مسئولان ایران مرده یا زنده شما هیچ ارزشی نداره! اگه برای ایران مهم بودید، چرا شما بعد از جنگ این همه سال باید توی زندان باشید. از شما می‌خوام به ما پیوندید تا آینده‌ای خوب و درخشان در عراق داشته باشید!»



تأمین نیرو از اسرای ایرانی

همچنین هادی شمس حائری از اعضای جدا شده سازمان

مجاهدین خلق که از دنیا رفته است در توضیح افشاگرانه با اشاره به روابط بسیار نزدیک دیکتاتور عراق با مسعود رجوی توضیح داده است: «رجوی برای جبران کمبود نیرو به اسرای ایرانی که در جنگ ایران و عراق اسیر شده بودند روی آورد. وی در نشستی اعلام کرد که ما با دستیابی به اسرای جنگی مشکل نیروی خود را حل کرده‌ایم. این اسرا ۲ دسته بودند؛ دسته‌ای اسیر دولت عراق بودند که در وضعیتی بسیار مشقت‌بار زندگی می‌کردند و اغلب گرسنه و در گرمای بالای ۴۰ درجه بدون امکانات خنک‌کننده و آب سرد و غذای کافی، می‌بایست در طول روز انواع کارهای شاق بدنی را انجام می‌دادند.

هر روز عده بسیار زیادی از آنها با کابل برق تنبیه می‌شدند و انواع توهین‌ها و فحش‌ها نثار آنها می‌شد. رفتار دولت و ارتشیان عراق با این اسرا بسیار غیر انسانی و غیر قابل تحمل بود. دولت عراق عده زیادی از اسرا را در اردوگاه اعدام یا در جبهه جنگ پس از اسارت تیرباران می‌کرد. دسته دوم اسرایی که خود مجاهدین خلق در جبهه اسیر می‌گرفتند. به اسرایی که از اردوگاه عراق آمده بودند RD یعنی اسرای داوطلب می‌گفتند. به اسرایی که مجاهدین خلق در جبهه اسیر کرده بودند RP یعنی اسرای پیوسته می‌گفتند. مجاهدین از دولت عراق اجازه گرفته بودند، افرادی را که در عملیات‌های نواحی مرزی ایران و عراق توسط آنها به اسارت در آمده بودند، رأس‌نگهداری کنند. برای این کار نیز دولت عراق زندان‌های بزرگی را در اطراف شهر کرکوک در اختیار مجاهدین خلق قرار داد.» لازم به ذکر است که وجود این اسرا به صلیب سرخ اطلاع داده نشده بود و آنها شماره ثبت صلیب سرخ نداشتند.



تریا عبداللهمی، مادر یکی از گرفتاران در کمپ منافقین

از شکنجه اسرای ایرانی توسط بعضی‌ها بخش دیگر این سناریو توسط مجاهدین خلق اجرا می‌شده است. ابریشمچی با هماهنگی عراقی‌ها در اردوگاه‌های محل نگهداری اسیران ایرانی تردد داشته و با سخنرانی‌های خود برنامه فریب و جذب عده‌ای از اسرا را دنبال می‌کرده است. به اسرای ایرانی بعد از اعمال فشارهای جسمی و روحی بسیار بالا در اردوگاه اسرا، وعده اعزام به اروپا و شغل با درآمد بالا داده شده بود. عناصر مجاهدین خلق ابتدا خود را صرفاً هموطنان ایرانی معرفی کرده بودند. یک واقعیت دیگر این بود که مراجعه عناصر مجاهدین خلق مدتی بعد از اعلام آتش‌بس صورت گرفت و تعدادی از اسرا نسبت به آزاد شدن خود بعد از سپری شدن مدت طولانی از آتش‌بس ناامید شده بودند.

آزاده جانباز سیدناصر حسینی پور در کتاب «پایی که جا ماند» که حاوی یادداشت‌های روز آنها و از دوران اسارت در اردوگاه‌های عراق است، شرح مستندی از حضور عناصر سازمان تروریستی در اردوگاه‌های نگهداری اسرا با هدف جذب آنان بیان کرده است. او در بخشی از یادداشت‌های خود بیان کرده است: «تعدادی از عمال سازمان مجاهدین خلق به اتفاق افسر بخش توجیه سیاسی وارد کمپ شدند. از چند روز قبل عراقی‌ها گفته بودند قرار است تعدادی از هموطنانمان به دیدارتان بیایند! مدتی بود سازمان مجاهدین خلق دامنه فعالیتش را به اردوگاه اسرای مفقودالاثر گشاده بود. آنها تلاش می‌کردند بین اسرای ایرانی پارگی برکنند. صدام به مسعود رجوی اجازه داده بود، برای جذب اسرای ایرانی، عواملش وارد اردوگاه‌های مخفی تکریت شوند. درحالی‌که صدام در این اردوگاه‌ها را به روی صلیب سرخ جهانی بسته بود! یکی از اعضای مجاهدین گفت: «در حال حاضر، ایران وضعیت خوبی نداره. ایران هنوز نتونسته قطعنامه ۵۹۸ رو عملی کنه. احتمال اینکه دوباره جنگ از سر گرفته بشه و آمریکا به ایران حمله کنه، زیاده. ایران در حال فروپاشی است! مسئولان

به دور از چشم صلیب سرخ

عراقی‌ها و سازمان مجاهدین خلق دقیقاً می‌دانستند رفتن به سراغ اسرا، برخلاف معاهدات بین‌المللی و کنوانسیون ژنو و قوانین معمول در جنگ‌هاست. در مقطعی که نمایندگان صلیب سرخ به اردوگاه اسرا آمدند، مجاهدین خلق بلافاصله تعدادی از این اسرا را به خارج از اردوگاه فرستادند تا مورد شناسایی صلیب سرخ قرار نگیرند.

۸۵ اسیر

یکی از نتایج همکاری مجاهدین خلق با رژیم بعث عراق، اجازه عملیات نفوذی در جبهه‌های جنگ، نگهداری اسرای جنگی و بازجویی از آنها بود. هدف اصلی این طرح، تخلیه اطلاعاتی رزمندگان در مورد یگان‌های نظامی ایران و ایجاد زمینه برای جذب آنها بود. اما موضوع اسیران ایرانی که رژیم بعث عراق در اختیار تشکیلات قرار داده بود، لو رفته و صلیب سرخ پس از مراجعه به مجاهدین خلق در عراق، موفق به آزادسازی برخی از این اسرا شد. تعداد این اسرا ۸۵ نفر ذکر شده است.

عراق و سازمان ملل متحد برای انتقال گروهک تروریستی منافقین از اردوگاه اشرف به پایگاه نظامی لیبرتی در بغداد توافق کردند. بیشتر از ۲۰۰۰ نفر از اعضای این گروه در لیبرتی ساکن شدند. با این حال همچنان شمار اندکی از اعضا در اردوگاه ماندند که در پی حمله‌ای در سپتامبر ۲۰۱۳ این اردوگاه به‌طور کامل تخلیه شد.

در نهایت در سال ۱۳۹۵ کمپ لیبرتی تعطیل شد و آخرین افراد سازمان به کشورهای اروپایی و بیشتر به آلبانی کمپ تیرانا منتقل شدند و هنوز هم در این کمپ فعالیت خصمانه خود را دنبال می‌کنند.

خمیاره‌ای به ریاست جمهوری، ق مسکونی و شهر مهران و... نام مجاهدین خلق به فهرست نه‌های تروریستی اتحادیه اروپا



اعزام به اروپا و شغل با درآمد بالا

صمدنظری از مسئولین سابق اطلاعات سازمان مجاهدین خلق در این باره می‌گوید: «تعداد زیادی از اسرا را داشتیم که خود مهدی ابریشمچی با کلک اینکه شما پیش ما راحت‌تر هستید و می‌توانید هر طور خواستید زندگی کنید و به‌جای اینکه در شرایط بد اینجا باشید ما به‌زودی به ایران برمی‌گردیم، آن موقع شما هم آزاد می‌شوید و هم رزمنده هستید؛ تعداد زیادی را آورده بود. همه افراد انگیزه‌شان فرار از وضعیت اردوگاه‌های عراق بود.» تعدادی از اسرای ایرانی که کمترین شناختی از تشکیلات مجاهدین نداشتند، برای گریختن از فشارهای طاقت‌فرسای عراقی‌ها فریب وعده‌های ابریشمچی را خوردند بعد



بخش قابل توجهی از اعضا و سمپات‌ها یا همان هواداران مجاهدین در دهه ۶۰ را جوانان و نوجوانان ناآگاه و بی‌تجربه تشکیل می‌دادند اما جذب شدن شخصیت اول داستان به سازمان همان قدر خام و ناپخته است که ادامه مسیر دانش. رضائی این نکته را به خوبی در رمانش به مخاطب منتقل کرده است. با این همه میلیشیا کتابی جذاب، پرکشش و خوشخوان است که می‌تواند مخاطب را برای خواندن مطالبی مستندتر درخصوص ماجراهای آن ترغیب و تشویق کند. این کتاب سال ۱۴۰۰ در ۲۳۶ صفحه توسط نشر ستاره‌ها به چاپ رسیده است. در بخشی از این اثر جدید نشر ستاره‌ها می‌خوانیم: «من نویسنده‌ام. نه کور می‌کنم، نه شفا می‌دم. کارم قضاوت کردن و نمره‌دادن به آدم‌ها نیست. قصه تو هر چی می‌خواد باشه، باشه. من به چشم کار بهش نگاه می‌کنم. هنرمند اثرش رو خلق می‌کنه و به آزمایش می‌ذاره...»

«میلیشیا» عنوان کتابی است که مریم رضائی نوشته و به ماجرای جذب نیرو توسط گروه‌های منافقین و باورها و شیوه مدیریت آنها پرداخته است. عنوان کتاب به معنای نیروی شبیه نظامی است و رضائی خواننده کتابش را به سال‌های دهه ۸۰ می‌برد؛ وقتی که کامران برای خلق اثرش به خانه‌باغی خلوت در بیرون شهر مشهد رفته و اتفاقی با مردی به نام فیروز آشنا می‌شود. فیروز از کامران درخواست می‌کند داستان زندگی او را بنویسد. رضائی در قالب مرور خاطرات، سعی در روانکاوای شخصیت‌ها داشته است و دلیل رفتار امروز آنها را در مسائل و مشکلاتشان در گذشته جست‌وجو می‌کند. مناسبات درون‌سازمانی مجاهدین خلق و واقعه ترور شهید هاشمی‌نژاد از روحانیون مهم و تأثیرگذار مشهد، از پیرنگ‌های فرعی این اثر محسوب می‌شود.

همشهری پایتختی

روایت حسرت یک‌بار دیدن فرزند



مستند «از تیرانا تا تهران» به بررسی تلاش‌های چندساله خانواده قربانیان برای ارتباط با اعضای خانواده‌شان که در پایگاه سازمان مجاهدین خلق در تیرانای آلبانی اسیر هستند، می‌پردازد. در این مستند، ضمن نمایش تصاویری که بیانگر ایدئولوژی و افکار سازمان تروریستی مجاهدین است، جمعی از اعضای این سازمان که از آن جدا شده‌اند، در برابر دوربین حاضر شده و درباره اتفاقاتی که بر آنها گذشته است، سخن می‌گویند. تلاش‌های انجمن نجات و خانواده‌ها برای آزادی اعضایشان بخش دیگری از این مستند را تشکیل می‌دهد.

در مستند از تیرانا تا تهران صحبت‌های نجات‌یافتگان را می‌بینیم و از این نظر، نمایش این مستند در فضای امروز ضروری است، چرا که سازمان مجاهدین خلق در ناآرامی‌های امروز کشور نقش دارد. اعضای این فرقه با ایجاد ده‌ها اکانت فیک و نشر مطالب دروغ، امنیت روانی مردم را مورد هدف قرار داده‌اند.



چشم‌ها که خاموش شدند



ثریا عبداللهی، مسئول تشکیل مادران فراموش شده در مراسم رونمایی از این مستند با اشاره به داغ و حسرت مادران گفت: «من مادرم و این مادران درد ویژه‌ای در دل خود دارند. بچه‌های ما جایی گرفتار هستند که نمی‌توانیم بگوییم آنها کجا هستند و این درد بی‌درمانی ماست. خیلی از مادران چشم انتظار از دنیا رفتند. مثلاً می‌توانم از مادر «آتابی» نام ببرم که فرزندش بعد از ۳۵ سال بازگشت، اما آن مادر دیگر نبود. این درد بزرگی است که هیچ وقت نتوانستیم آشکار کنیم؛ شاید هم آشکار شده اما گوش شنوایی نبوده است. سؤال من این است که چرا نهادهای حقوق بشری از این دردها عبور می‌کنند؟ این دردها ما را پیر کرده است. پدر چشم انتظار «محمد مهدی» هر روز درب منزل خود می‌نشیند و این طرف و آن طرف را نگاه می‌کند تا وقتی فرزندش از راه رسید او را در آغوش کشد.

مهمین توکلی با همسرش ۴ سال با من در اشرف بوده و پسر سبجی‌اش گرفتار این فرقه شده بود. همسرش قلبش با باتری کار می‌کرد و متأسفانه فوت کرده و خودش هم به شدت بیمار و ناتوان است. خانم فروزنده هم همینطور و خیلی از مادران که فرصت نیست اسمی از آنها ببرم اما بدانند که یادشان هستم.»

گفت‌وگو با ابراهیم خدابنده، مدیرعامل انجمن نجات

تلاش برای نجات گرفتاران کمپ منافقین



⊕ کمی درباره فعالیت‌های انجمن نجات برایمان بگویید.

باسقوط صدام حسین در سال ۱۳۸۲ در عراق، شرایطی به‌وجود آمد تا عده زیادی از اعضای گرفتار در قرارگاه اشرف مجاهدین خلق بتوانند خود را آزاد کرده و به میهن و به آغوش خانواده بازگردند. این افراد نخستین ارتباط را با دیگر خانواده‌های اعضای سازمان برقرار نمودند و خیلی از خانواده‌ها که از سرنوشت فرزندان خود بی‌اطلاع بودند تازه متوجه شدند که عزیزانشان در قرارگاه اشرف در عراق گرفتار هستند. به تدریج در این میان انجمن نجات توسط تعدادی از جدانشدگان از فرقه رجوی به‌وجود آمد و اعلام موجودیت کرد.

بعد از تلاش‌های بسیار، این انجمن در سال ۱۳۹۴ ثبت رسمی شد و مجمع عمومی و سپس هیأت مدیره آن تشکیل شد و از آن زمان من به‌عنوان مدیرعامل انجمن نجات معرفی شدم. هدف از راه‌اندازی این انجمن، نجات دوستانی است که هنوز در اسارت ذهنی و حتی عینی این سازمان هستند. همچنین با تأسیس این انجمن سعی

این انجمن علاوه بر تهران در

۲۷ استان

رسماد دفتر نمایندگی دارد

کسانی که در کمپ منافقین در اردوگاه مجاهدین خلق در آلبانی گرفتار هستند، از کمترین حقوق انسانی یعنی حق ارتباط با خانواده‌هایشان محروم‌اند. خانواده‌های آنها سال‌هاست که از طریق مجامع بین‌المللی پیگیری‌ها تا حداقل بعد از سال‌ها خبری از عزیزانشان بگیرند. اردیبهشت‌ماه امسال در روز جهانی صلیب سرخ، تعدادی از خانواده‌های اعضای گرفتار، مقابل مقر کمیته صلیب سرخ در تهران تجمع کردند؛

تجمعی که به‌منظور پیگیری وضعیت نامعلوم افراد محبوس در اردوگاه‌های فرقه رجوی برگزار شد و خانواده‌ها خواسته خودشان را با صلیب سرخ جهانی مطرح کردند. حامی اصلی این اقدام «انجمن نجات» است؛ انجمنی که سعی در کمک به خانواده‌های رنج‌کشیده این افراد داشته و راه بازگشت فریب‌خوردگان کمپ منافقان را تسهیل کرده است. ابراهیم خدابنده، مدیرعامل انجمن نجات که خود از افراد نجات یافته از دام منافقان است درباره فعالیت این انجمن توضیحات بیشتری می‌دهد.

مدعیان حقوق بشر کجایند؟



تلاش خانواده‌های افراد گرفتار در اردوگاه‌های منافقین برای آزادی عزیزانشان

خانواده‌هایی که عزیزان شان در اردوگاه‌های سازمان مجاهدین گرفتار شده‌اند، بارها تقاضای دیدار و آزادی آنها را داشته‌اند اما هیچ‌کسی به داد آنها نرسیده است. در جدیدترین تجمع آنها ۲ ماه پیش این خانواده‌ها در مقابل سفارت ترکیه (حافظ منافع آلبانی در تهران) تجمع کردند.



تجمع کنندگان در این اجتماع طی شعارها و پلاکاردهایی از اقدام دولت آلبانی علیه اعضای منافقین قدرانی کردند و خواستار اقدام قاطع علیه این گروهک تروریستی و آزادی اعضای خانواده‌شان از چنگال سرکرده‌های این گروه تروریستی شدند.

خانواده می‌پرسند به کدام منطق حقوق بشری والدین یک فرد از تماس و دیدار فرزند خود حتی برای یکبار محروم می‌شوند و تلاش‌های آنها طی چند دهه بی‌سرنجام مانده تا آنجا که در آرزوی این دیدار چهره در نقاب خاک می‌کشند.



این خانواده‌ها اردیبهشت‌ماه مقابل مقر کمیته صلیب سرخ در تهران تجمع کرده و بیانیه‌ای به امضای جمع حاضر تحویل نماینده صلیب سرخ دادند.



حاضرین در این تجمع، طی بیانیه‌ای در پایان، خواستار برچیده شدن اردوگاه اشرف ۳، آزادی عزیزانشان از چنگال روسای این گروه تروریستی و بازگشت آنان به کشور شدند.



سازمان تروریستی مجاهدین خلق با ایجاد اردوگاهی بسته و بدون ارتباط با جهان بیرونی، مانع از حضور و ارتباط خانواده‌ها و حتی تمامی نهادهای بین‌المللی از جمله صلیب سرخ جهانی با اعضا به شکلی آزادانه شده است.



در بخشی از این بیانیه آمده است: «همانگونه که در مأموریت صلیب سرخ جلوگیری از آلام و تسکین آن و حمایت از زندگی و سلامت و تضمین احترام انسان‌ها، به خصوص در شرایط اضطرار آمده است، انتظار داریم اعضای گرفتار با یک دیپلماسی بشردوستانه توسط صلیب سرخ به یک زندگی ساده دست یافته و از زندگی فرقه‌ای و شرایط سخت روحی و جسمی نجات یافته و جلوی فجایعی مثل قتل و خودکشی فردی و جمعی گرفته شود.»

